

مشقی تازه

در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی

e-mail: ha@makvandi.com

فوریه ۲۰۰۹ - فریمانت کالیفرنیا



نامه دختری از کالیفرنیا به نیشابور

ماما بزرگ: سلام
 ماما این نامه را بفارسی خودم برات می نویسم. البته یکی دو تا غلط هم داشتم بابام یادم داد درستش کردم. ماما بزرگ یادته بمن گفتی فارسی یاد بگیر یا من بهتر فارسی حرف بزنی برام نامه بنویس حرفت را گوش کردم یاد گرفتم ماما منم هم که میدانی مکزیکیه یه کمی فارسی هم یاد گرفته و روز بروز بهتر هم میشه. توی کلاس ما دو تا دختر دیگر ایرانی هم هست یکیش خوب بلده فارسی بگه اما خواندن و نوشتن به فارسی بلد نیست. یکی دیگش فارسی هم خوب بلد نیست حرف بزنه وقتی من کتاب یا روزنامه بفارسی می خوانم خجالت می کشن که مثل من بلد نیستن. ماما بزرگ من حالا که کتاب بفارسی هم می خوانم میدانم آرامگاه خیام، نقاشی بنام کمال الملک و عطار نیشابوری در نیشابوره و نیشابور به زمین های کویری پر از شن نزدیکه و فیروزه نیشابور هم خیلی معروفه. ماما بزرگ تابستان که به آمریکا میایی یک انگشتر فیروزه هم برای من بیار و چند تا کتاب قصه داستان بزبان فارسی. اسمال نزدیک یکی های عید با ماما من می آیم ایران میخوایم باز سفره های قشنگ هفت سینت را ببینم و با تو در کنار آن عکس بگیرم و چندتا عکس خوب هم از خودت میخوایم بگیرم و قاب کنم بزمن تو ایاقم. ماما از حالا خیلی خوشحالم چون وقتی آدمم راحت میتوانم اسم خیاانها، کوچه ها، مغازه ها را بخوانم و نام کوچه شما را. ماما بزرگ آمدیم ایران چی دوست داری برایت بپاریم. روسری، پیرهن، کفش، ژاکت چی؟ ماما من و بابام تو را می بوسن و من چندبار. به خاله ام مهربانو بگو دوستش دارم. ماما بزرگ ایتقدر دلم میخواد باز هم با لجه نیشابوری برام قصه بگی. من عاشق قصه م. مخصوصاً وقتی ماما بزرگم قصه ها رو بگه که تو باشی.

دخترت : نازگل

دیدنی چه خبر بود

**این مجلس چارم به خدا ننگ بشر بود
 هر کار که کردند ضرر روی ضرر بود.**
 (میرزاده عشقی)



میرزاده عشقی

سیدمحمد رضا میرزاده عشقی در عرصه ادب ما روزگاری بسیار فعال بود هر تباهی که می دید صریح و شجاعانه در هنرش بر ملا میکرد. سخنرانی های تند و مقالات آتشین برضد قرارداد باعث شد که وثوق الدوله دستور دستگیری او را داد و شاعر به زندان افتاد... عشقی در مجلس چهارم به افراد اکثریت که مدرس و بهار هم جزو آن بودند می تاخت و مقالات تند و آتشینی در انتقاد از وضع سیاسی کشور انتشار می داد که از آن جمله مقاله «عید خون» بود که آنرا دشتی در روزنامه شفق سرخ چاپ کرد. تنها عنوان این مقالات کافی بود که بغض و کینه عمال سیاست را بروی برانگیزد. اما شاعر جوان مجرد می زیست. زن و فرزند و پیوندی نداشت و شب و روز خود را با قلم و قدم وقف مجاهده سیاسی و ادبی کرده بود... بالاخره بامداد روز آخر ذیقعده ۱۳۴۲ هـ ق (۱۲ تیرماه ۱۳۰۳) در خانه خویش بدست دو تن ناشناس هدف تیر قرار گرفت و ظهر همان روز در بیمارستان شهربانی جان باخت.

**در مسلخ عشق جز نکو را نکشند
 لاغر صفقان زشتخو را نکشند
 گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز
 مردار بود هر آنکه او را نکشند**

(منبع کتاب از صبا تا نیما جلد دوم اثر یحیی آرین پور)

برای ماندلا گفته بودم

برای مردی که فریادش، فریاد همه آفریقا بود و حتی در قصه های بچه های آن قلمرو نامش را آوردند تا هرگز از یاد نرود.

ماندلا از نگاه من

تو از هزار دیوار موازی پرنجنگ گذشتی

تا آمدی به لحظه های سبز

شاید همین کتابخانه پدر و علاقه به کتاب باعث شد که بعدها در آمریکا تحصیلات کتابداری کردم و بیست و هفت سال کتابدار بودم...

خراب ساختنی آباد باشی

♦ افتادن و برخاستن باده پرستان

در مذهب نردان خرابات نماز است.

♦ خال مشکین بر لب شیرین یار افتاده است

از غریبی هندویی در قندهار افتاده است

♦ درس عشقت روز تعطیلی ندارد جان من

در دبستان تو رسم شبته و آدینه نیست.

♦ ما کوی دوست را به دو عالم نمی دهیم

باشد کسی که به کعبه رساند سلام ما.

♦ خیمه تاکی بزنی، خواجه درین کهنه سرا

خیمه ات مثل حبابست تو هم میدانی

♦ چند تعمیر کنی قصر منقش به جهان

منزلت زیر تراب است تو هم میدانی

♦ می روی و گریه می آید مرا

ساعتی بنشین که باران بگذرد

♦ ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم

اول و آخر این کهنه کتاب افتاده ست.

معانی برخی واژگان عامیانه

♦ نسق گرفتن از کسی: یعنی به اطاعت واداشتن کسی - زهر چشم گرفتن.
 ♦ رجاله: به مردم بست و فرومایه می گویند.
 ♦ روی قوز افتادن: یعنی از روی لجاجت یا مبارزه طلبی دست بکاری زدن.

♦ زپرتو: بسیارست - محقر.

♦ زد و بند یعنی توافق میان چند نفر برای سوء استفاده از موقعیتی یا توطئه بر ضد کسی.
 ♦ زرشک: لفظی حاکی از خشم و اعتراض در برابر اتفاقی غیر مترقبه. مترادف واژه زکی.

♦ زن جلب: یعنی دارای زن نانچیب.

♦ زنجموره یعنی گریه و زاری نا امیدانه کردن.

♦ از زوربسیسی یعنی از سرناچاری یا از شدت درماندگی.
 ♦ زه زدن: ترسیدن - از میدان در رفتن.
 شوت بودن یعنی از مرحله پرت بودن

♦ فاطمه ازه/فاطمه ارفه: به زن سلیطه یا دهن دریده می گویند.
 ♦ مادرچخی: یعنی مادر سگ
 ♦ مک: درست - رفیق - بی کم و کاست
 (نقل از کتاب فرهنگ فارسی عامیانه - تالیف: ابوالحسن نجفی)

حاضر جوابی چرچیل

چند سال پیش یکی از زنان نماینده ی حزب کارگر در مجلس انگلستان نخست وزیر وقت، وینستون چرچیل را مورد استیضاح قرارداد و ضمن سخنان خود با لحن تند و زننده ای خطاب به چرچیل گفت: اگر من زن شما بودم قهوه ای زهرآلود به شما می خوراندم. چرچیل بی درنگ جواب داد: اگر من هم شوهر شما بودم فوراً آنرا می خوردم. (نقل از مجله سخن)

اگر حنظل خوری از دست خوش خوی...

جوانمردی را در جنگل تا تار جراحی هول رسید کسی گفت: فلان بزرگان نوش دارو دارد. اگر خواهی باشد که دریغ ندارد و گویند آن بازارگان به بُخل معروف بود. گر به جای نانش اندر سفره بودی آفتاب تا قیامت روز روشن کسی ندیدی در جهان جوانمرد گفت: اگر نوش دارو خواهیم دهد یا ندهد و اگر دهد منفعت کند یا نکند باری، خواستن ازو زهر کشنده است.

هر چه از دونان به منت خواستی

درتن افزودی و از جان کاستی

و حکیمان گفته اند: اگر آب حیات فروشد

فی المثل به آب روی، دانا نخرد که مردن به علت به از زندگانی به مذلت.

اگر حنظل(۱) خوری از دست خوش خوی

به از شیرینی از دست تَزْش روی

(۱) حنظل: میوه ایست بسیار تلخ بشکل هندوانه کوچک و کوچکتر از نارنج است رنگش زرد و تخم هایش نیز سیاه است.

از شهر چه خبر؟

در کتاب شعر شیراز اثر د کتر بیژن سمندر آمده است از آنجا که شیرازیها، شیراز را مظهر شهر میدانند هرجا غیر از شیراز باشند و بخواهند از احوال شیراز جويا شوند می پرسند از شهر چه خبر و این اصطلاح را نه تنها وقتی در شهر و آبادی کوچکتر از شیراز باشند می گویند بلکه اگر در تهران یا پایتخت های بزرگ جهان هم باشند باز وقتی بیک شیرازی برخورد می کنند می گویند از شهر چه خبر.

دوست ندارم، بگویم این قصه از سعدیست

یادم هست مطلبی در روزنامه همشهری نوشته بودم بنام: خوشگلی هنوز حرف اول را میزند. چرا؟ «هنوز» را از این جمله خط زدند و مطلب چاپ شد در آن نوشته از سعدی شاعر بزرگ هم گله داشتیم که چرا اینقدر به خوشگلی بهاء میدهد دلایل این قصه ی او در کتاب گلستان است: آورده اند فقیهی دختری داشت به غایت زشت روی، به جای زنان رسیده و با وجود جهاز و نعمت، کسی به مناکحت او رغبت نمی نمود.

منطقه فضول آباد:

حسینعلی مکوندی - کالیفرنیا - فریمانت
 فوریه ۲۰۰۹ میلادی

مامان لنگه کفش منو ندیدی؟

خوونه و زندگی با حساب و کتاب خیلی خوبه. مرتب بودن یک خوونه خیلی هم از خیلی جهات دمخ به پول وصل نیس میگی نه برین بعضی از زندگی های ساده اما خوش آیند را نگاه کنین بعد حق بدین که خوونه قانون میخواد، نظم میخواد، سلیقه میخواد. باید توی اون خوونه به ترتیب خوب و حسابی ببینی. اگه به این جور خوونه ها بری، همه این حرفارو می بینی و قبول داری حالا بذارین به خوونه های ناجور، در هم برهم یا بقولی قاراشمیش سری بزیم همه چی معلوم میشه و بیادمون میاد زندگی قشنگ یعنی چه.

♦ بعضیا از دور هم که بخوونه شون نگاه کنی حالت گرفته میشد از بس اونجا ات و آشغال و بی سلیقگی می بینی.

♦ بعضیا تمام درهای اتاقاشون جیرجیر میکنه یه قفل و کلید درستی نداره.

♦ بعضیا معلوم نیس توی اون خوونه چه خبره یه کاسه، بشقاب، لیوان، دیگ و... سالم و بی عیب ندارن.

♦ بعضی خوونه ها از در که وارد میشی پشت در سیصد حجت کفش و دم پای می بینی و بوی کفش که می آید.

♦ بعضیا اگه تو خوونشون یه شب بمونی می بینی یه تخت سالم، یه لحاف تشک مرتب، یه پتو و متکا آبرومند ندارن. اگه یه چیزی هم بگی میگن بیارم کجا بذارم ما جا نداریم. واقعاً همین طوره؟

♦ بعضیا یه جوراب هم که می خوان پوشش تمام کمد لباسو می ریزن بیرون نمیدونن جورابشون کجاس.

♦ بعضیا خوشبختانه وضع مالیشون هم خوبه مشکل ندارن اما تا یه خبری میشه که اوناهم باید برن عزا می گیرن و میگن ما که یه لباس درست و حسابی نداریم.

♦ بعضیا بچه هاشون توی آپارتمان هم فوتبال، بسکت گل کوچیک بازی می کنن چه صداهایی از خوونه شون میاد. حرفی بزنی میگن چیزی نیس بچه ها دارن بازی می کنن با این کارشون ببخشیا میخوان بگن گور پدر مردم.

♦ بعضیا هزار و سیصد جور مبل و صندلی بی ربط دارن اون هم تو یه وجب جا

♦ بعضی خوونه ها بی نظمی بچه ها، بیچاره کنندس و حتی اشک آور.

♦ بعضی خوونه ها هیشکی راضی نیس زن میگه این دیگه چو خوونه ای! مرد میگه توی این خوونه آسایش نیس. بچه ها هم مینالند میشه بگن توی این خوونه چه خبره.

♦ بعضیا هیچ چیز زندگیشون کامل و بی نقص نیس یه چوب رختی ندارن مهمون یا مهمونا لباس خودشونو اویزون کنن.

♦ یه خوونه هایی سرده میگی سرده میگن ما که سردمون نیس. ولی ما بخدا سردمونه.

♦ یه خوونه ها همه جاش تاریکه، میگی تاریکه قلم گرفت میگن ما تاریکی رو دوس داریم ولی ما بخدا تاریکی خوونه رو دوس نداریم. با این خوونه ها چیکار کنیم.

♦ بعضیا هزار و سیصد تا عکس آنهم با نهایت بی سلیقگی می کوبن به دیوار فکر می کنن خوونه شون قشنگ شد. کی گفته قشنگ شده.

♦ خلاصه خیلیا به این جور خوونه ها نمی رن یکی از اون خیلی ها منم شما رو نمیدونم.

زشت باشد دبیقی و دیبا

که بود بر عروس نازیبا

فی الجملة به حکم ضرورت با ضریری عقد نکاحش بستند. آورده اند که حکیمی در آن تاریخ از سر ندیب آمده بود که دیده نایبنا روشن همی کرد فقیه را گفتند چرا داماد را معالجه نکنی تا بیبا شود. گفت: ترسم که بیبا شود و دخترم را طلاق دهد. شوی زن زشت روی نایبنا به.

* دبیقی (پارچه ابریشمی و جایی در مصر)

* مناکحت: عقد ازدواج

* ضریر: نایبنا

* فی الجملة: خلاصه

* سرندیب: جزیره ای در جنوب هندوستان

دوران بارداری چند پستاندار:

فیل آفریقایی	۶۴۰ روز
کرگدن	۵۶۰ روز
وال	۲۶ روز
انسان	۲۶۷ روز
اسب	۳۳۷ روز
پلنگ	۹۳ روز
سگ	۶۴ روز
روباہ	۵۴ روز
موش خانگی	۱۹ روز
خرگوش	۳۱ روز
کانگورو	۴۰ روز
خرس قطبی	۲۴۰ روز
گاو	۲۸۰ روز
زرافه	۴۵ روز